

## جهانملک خاتون؛ شاگرد سعدی، همدرس حافظ

دکتر سید محمد حسینی معصوم  
استادیار دانشگاه پیام نور خراسان رضوی

### چکیده

شیراز قرن هشتم مهد علم و ادب و به ویژه خاستگاه شاعران بزرگ بوده است. سایه استاد غزل فارسی، خواجه حافظ چنان بر این برهه تاریخی گسترده شده است که شعرای دیگر با وجود آثار گرانبهایشان کمتر مجال عرض اندام یافته اند. به درستی نمی دانیم که رابطه این شاعران با حافظ چگونه بوده است، اما با نظری بر آثار ایشان بعضی را با حافظ نزدیکتر می یابیم. یکی از این شاعران ارزشمند، بانو جهان ملک خاتون شاهزاده ای از خاندان اینجو از حاکمان محلی شیراز است که دیوان غزلیات او محتوی بیش از هزار و صد غزل است. مقایسه غزلهای جهان با سعدی حاکی از وامدار بودن جهان ملک به سعدی است. وی بسیاری از ابیات و مصرعهای سعدی را عیناً و یا با اندک تغییری تضمین کرده و اشعار زیادی نیز هموزن و همقافیه با اشعار او آورده است. در مورد حافظ نیز مقایسه حاکی از قرابت شعری جهان با حافظ است. این پژوهش علاوه بر معرفی پیشینه جهان ملک خاتون، جستاری است در دیوان این سه شاعر بزرگ و بیان برخی شباهت های اشعار و افکار ایشان.

واژه‌های کلیدی: جهانملک خاتون - سعدی - حافظ - غزل

### مقدمه:

شاید امروزه اگر از بسیاری از اهالی جامعه‌ی ادبی و دانشجویان ادبیات فارسی سؤال کنیم، بسیاری از آنها حتی نامی از جهانملک خاتون نشنیده و شمار زیادی نیز جز شرح‌حال کوتاهی از وی در مجموعه مقالات و یا تذکره‌ها نخوانده باشند. مطمئناً حتی بسیاری از اساتید این رشته نیز دیوان این شاعره گرانبها را مطالعه

نکرده‌اند. در اثبات این مدعا همین بس که در دانشکده‌ای مثل دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی که یکی از اقطاب ادبیات کشور محسوب می‌شود هیچ نسخه‌ای از این دیوان گرانها وجود دارد.

و اما مهمترین منبعی که ما را به این گنجینه‌ی ادب پارسی رهنمون گشته است، نسخه‌ای است در کتابخانه‌ی ملی پاریس که نخستین بار مورد توجه مرحوم سعید نفیسی و هنری ماسه قرار گرفت. سعید نفیسی در مقاله‌ای بسیار کوتاه، ضمن معرفی جهانملک خاتون با اشاره به همزمانی و هم مکانی او با حافظ و روابط این دو با دربار شیخ ابواسحاق، استدلال می‌کند که حتماً روابط ادبی میان این دو شاعر وجود داشته است: «... در اندک رجوعی که به دیوان جهانملک کردم دیدم که شش غزل را به یک وزن و قافیه سروده‌اند که یا نخست حافظ غزل خود را گفته و جهانملک از آن استقبال کرده یا آن که جهانملک مبتکر بوده و حافظ به او اقتفا کرده است.» (نفیسی ۱۳۴۴، نقل در خداپرست، ۱۳۶۳)

خوشبختانه دیوان جهانملک خاتون با استناد به همین نسخه پاریس و دو نسخه‌ی کوتاه دیگر و به همت دکتر کاشانی‌راد و دکتر احمدنژاد به چاپ رسیده است. این دیوان مشتمل بر بیش از پانزده هزار بیت در قالب ۱۴۱۳ غزل و تعداد اندکی قصاید و رباعیات و یک ترجیع‌بند است.

پریمرز نفیسی در مقاله‌ای که در عنوان آن اشتبهاً جهان را شاعره‌ی قرن هفتم معرفی می‌کند از قول هنری ماسه نقل می‌کند که «مجموع اشعار جهان یک مدیحه است در وصف عشق - عشقی پاک و پرشور و در عین حال صرفاً انسانی - نه عشقی که سعدی بیان می‌کند - و نه آن عشق اسرارآمیزی که نبوغ حافظ را تشکیل می‌دهد و مخلوط مبهمی از عشق عارفانه و عامیانه می‌باشد.» (پریمرز نفیسی، ۱۳۵۲)

معلوم نیست این استدلال شتابزده از کجا حاصل شده است. هرچند در شعر تمام شعرای سبک عراقی کم و بیش ممکن است رگه‌هایی از عشق پاک انسانی دیده شود، اما بیان این که این عشق صرفاً انسانی است نوعی ساده‌سازی است که منطبق با حال و هوای زمان نگارش مقاله‌ی مذکور است. در ردّ این نظریه کافی است نگاهی گذرا به مقدمه‌ی دیوان جهان بیندازیم که خود جهان بر دیوان خویش نگاشته است (و این در دواوین قدیم امر نادری محسوب می‌شود). آن جا که می‌گوید: اما نزد محققان دقیقه‌شناس و مدققان مستوی قیاس صورت آن حال و مجاری آن مقال معین و مبین آید که غرض از کلام، معانی ظاهر نیست، بلکه مقصود کلی فهم سرایر است و ایراد دقایق مجازات سواد ارشاد حقایق حالات است که: المجازة قنطرة الحقیقة... (ص ۳). نیز با نگاهی به غزلیات جهان، به راحتی می‌توان ادامه‌ی خط فکری سعدی، عراقی و حافظ را مشاهده کرد.

این مفاهیم عاشقانه و عارفانه هرچند با کلماتی گاه ساده‌تر و زمینی‌تر بیان می‌شود، نشان‌دهنده‌ی اوج هنر شاعری در سبک عراقی با مایه‌های عاشقانه و عارفانه است. مثلاً این غزل او را در نظر بگیرید:

(۸۰۱)

فکرم به منت‌های جمالت نمی‌رسد	دست امید من به وصال نمی‌رسد
همچون سکندر اربه جهان در طلب دوم	جز حسرت‌م ز آب زلالت نمی‌رسد
جان می‌دهم به بوی وصال تو و هنوز	اندیشه‌ام به خیل خیالت نمی‌رسد
فریاد بی‌دلان ز غمت بر فلک رسید	بر خاطر شریف ملالت نمی‌رسد
قلّت نهال روضه‌ی خلد است و مشکل آن	دست ضعیف دل به نهالت نمی‌رسد
مرغ دلم هوای سر کوی او گرفت	بیچاره گشت و در پر و بالت نمی‌رسد
اخلاص ما به روی و ریا نیست با رخت	زان روی چشم در خط و خالت نمی‌رسد
هرچند ماه نو که عیدند شاد از او	لیکن به ابروی چو هلالت نمی‌رسد
و یا غزلی که مطلع آن این بیت است:	

نمی‌باید مرا منت ز هر کس که روزی ده تویی در عالم و بس

در مقدمه نسخه‌ی چاپی دیوان جهان، دکتر پوراندخت کاشانی‌راد متذکر می‌شود که «مهارت جهان بیشتر در سرودن غزل است و در شیوه غزلسرایی به سعدی نظر داشته است و به ارادت خود نسبت به او تصریح کرده است.» و بعد این دو بیت را شاهد می‌آورد که:

به رسم تضمین این بیت دلکش آوردم	ز شعر شیخ که جانم به طبع دارد دوست
ز دست دشمنم ای دوستان شکایت نیست	شکایتم همه از دوستان دشمن‌خوست

وی در ادامه می‌افزاید: «جهان از شیوه‌ی معاصران خود به خصوص خواجه و حافظ نیز چیزهایی اخذ کرده است.» پروین دولت‌آبادی نیز در کتاب «منظور خردمند» (که متأسفانه نتوانستم نسخه‌ای از آن به دست آورم) به بیش از بیست مورد از شباهت‌های اشعار جهان و حافظ اشاره کرده است.

در مورد فضل و کمالات جهانملک خاتون در بعضی از تذکرها و مقاله‌ها مطالبی ذکر شده است. از جمله دولت‌شاه می‌نویسد: «جهان خاتون نام ضعیفه مستعده روزگار و جمیله دهر و شهره شهر خود بوده و اشعار دلپذیر دارد و با ستایش خداوند آغاز می‌کند و از آن جمله این مطلع قصیده او راست:

مصورِیست که صورت ز آب می‌سازد      ز ذره ذره‌ی خاک آفتاب می‌سازد

علی موسوی گرمارودی در مقاله‌ای در مورد حافظ (۱۳۷۷) در ذیل این شعر حافظ

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند  
چه دید اندر خم این طاق رنگین

به جای لوح سیمین در کنارش  
فلک بر سر نهادش لوح سنگین

استدلال می‌کند که احتمالاً فرزند از دست رفته‌ی حافظ پسر بوده است زیرا در قرن هشتم امکان درس خواندن و به خصوص مکتب رفتن و لوح سیمین داشتن برای دختران کمتر فراهم بوده است (ص ۷۴). این نکته عظمت شخصیت فرهنگی ملک خاتون را که در آن روزگار چنین اثر ارزنده‌ای را از خود به یادگار گذاشته است نشان می‌دهد.

شعر جهان هرچند، گاه کمیّت را به بهای اندکی کاستن از کیفیت به دست آورده است، اما دارای مضامین بسیار عالی و ساختاری بسیار روان و صنایع و بدایع بسیار روحنواز است. زیبایی شعر جهان با تخلص ایهام‌آمیز او دو چندان شده است. در سراسر دیوان او نام جهان در هر غزل بارها و بارها تکرار می‌شود؛ تکراری که بسیار شیرین است و اصلاً خسته‌کننده نیست.

چو زلف دوست برآشفّت روزگار جهان  
از آن برفت چنین سر به سر قرار جهان

اگرچه نیست وفا در مزاج او لیکن  
کجا کسی که حذر می‌کند ز کار جهان

جهان نکرد وفا با کسی و هم نکند  
نهاده‌اند بدینسان مگر قرار جهان

ز بی‌وفایی او تنگ دل مشو زنه‌ار  
چه چاره چون که چنینست کار و بار جهان

و اما قصد ما در این تحقیق ابتدا بر آن بود که مقایسه‌ای بین جهانملک خاتون و حافظ داشته باشیم و میزان تأثیر و تأثر احتمالی این دو را از کار یکدیگر بررسی کنیم. اما در حین بررسی دیوان جهان بر حسب تصادف به ابیاتی برخوردیم که یادآور اشعار سعدی بود.

با مراجعه به دیوان سعدی و بررسی بیشتر، این تشابهات بیش از پیش جلب نظر کرد، به گونه‌ای که به ناچار یکبار از ابتدا تا انتها غزلیات جهان و سعدی را مقایسه کردیم. حاصل، شگفت‌انگیز بود. جهان بیش از آنچه تصور می‌شد به اشعار سعدی نظر داشته است. اگرچه دیگران به توجه جهانملک به سعدی اشاره‌ای کرده بودند، اما شواهد بسیار بسیار بیش از آن بود که صرفاً در تضمین یک بیت از شعر سعدی (که در مقدمه ذکر شد) خلاصه شود.

همین کار را در مورد دیوان حافظ نیز انجام دادیم. هرچند تعداد غزلیات حافظ بسیار محدودتر از جهان ملک و سعدی است. اما در آنجا نیز تشابهات فراوانی یافتیم که به تفصیل در ذیل خواهد آمد. اگر بعضی از

محققان نظیر استاد نفیسی شش مورد و خانم دولت‌آبادی بیست تشابه میان جهان و حافظ یافته‌اند، ما در بررسی‌گذاری خود به حداقل هفتاد تا هشتاد تشابه برخوردیم.

در عالم شاعری دو امر دستمایه اصلی و کلیدی برای نکته‌پردازی و سخن‌سرایی است: مضمون و ساختار. در باب مضمون، هم تقسیم‌بندی‌های کلی نظیر عشق، عرفان، مدح، حماسه و مانند آن وجود دارد و هم مضامین جزئی و ظریف نظیر تشبیه زلف‌یار به سلسله یا استعاره‌ی نرگس برای چشم و تلمیحات و بدایعی از این دست.

در باب ساختار هم علاوه بر قالب‌های اصلی شعر نظیر قصیده، غزل، مثنوی و رباعی، ساخت جملات و وزن و قافیه و ردیف شعر نکات مهم و قابل توجه هستند که شعر هر شاعر را از شعر دیگر شعرا و حتی از دیگر اشعار خود او ممتاز و منحصر به فرد می‌سازند.

اگر تحولات سده اخیر شعر فارسی را نادیده بگیریم که مضامین بسیار جدید از جیغ بنفش و پوست خریزه گرفته تا باجه‌ی بانک و شولای عربانی در آن یافت می‌شود، مضامین شعر کلاسیک فارسی تقریباً مضامین یکدست و تکراری و ثابتی است. البته واژه‌ی تکراری نباید غلط انداز باشد. مضامین شعر فارسی تکراری است همان‌گونه که نفس کشیدن هم تکراری است، اما خسته‌کننده نیست. به قول استاد زرین‌کوب، نقّادان نکته‌سنج مغرب زمین پس از بحث‌های دقیق و مطالعات عمیق به این نتیجه رسیده‌اند که «هیچ اثری منحصراً از قلم و فکر شاعر و ادیب تراوش نمی‌کند و ابداع و ایجاد مطلق و بی‌سابقه اگر به کلی ناپاب نباشد، قطعاً کمیاب است.» (نقد ادبی، ص ۱۵۹). هرچند بعضی از بزرگان معتقدند که مضمون ناگفته‌ای باقی نمانده است، صائب می‌فرماید:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن نباش که مضمون نمانده است

از مضمون که بگذریم، شبیه این مطلب صائب را مولوی درباره‌ی ساختار گفته است:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف چبود تا تو اندیشی از آن حرف چبود خار دیوان رزان

اگر با این دید به اشعار جهانملک، حافظ و سعدی بنگریم، نباید هیچ یک را متهم به سرقت مضمون یا ساختار یا تقلیدگری بکنیم.

سعدی حداکثر سی سال پیش از تولد حافظ در شیراز از دنیا رفته است و بی‌گمان در محیط ادبی شیراز آثار او در دسترس همگان بوده است. بنابراین الگوی آغازین و افق دید او در شعر، سخن سعدی است (گرمارودی،

(۱۳۷۷). دکتر سبحانی (۱۳۶۸) نیز به بررسی تأثیر سعدی و عراقی بر حافظ پرداخته است. البته همان‌طور که او بیان می‌کند کشف و تبیین این تأثیرات مستلزم کوشش فراوان و فصیحی دقیق است که ممکن است در ارزش و اعتبار اصول و موازین تأثیر میان چند نفر اختلاف باشد. ممکن است تأثیری که به نظر ما جزء تأثرات قطعی است در نظر یک نفر دیگر تأثیری ضعیف و یا حتی بسیار ضعیف بنماید (صص ۱۱-۱۰). به هر حال ادعای تأثیر شعر یک شاعر در اشعار دیگری به معنای ادعای سرقت ادبی نیست، به ویژه اگر شاعر قوی باشد. در هر صورت آشنایی با شعر یک شاعر بلندآوازه برای شعرای دیگر الهامات، ایده‌ها و انگیزه‌هایی ایجاد می‌کند که گاه شاید حتی به طور ناخودآگاه بر شعر او اثر می‌گذارد و اگر هم خودآگاه باشد، تقلید صرف نیست. بلکه بامضامینی نو صورتی جدید بر قالبی آشنا بنا می‌کند و به اصطلاح، شعر را خاص خود می‌کند.

علاوه بر این‌گونه تأثیر و تأثرات خودآگاه یا ناخودآگاه، سبحانی از نوعی دیگر از اشتراک معانی موسوم به توارد نیز یاد می‌کند که به زعم او «آن است که دو شاعر بی‌آن که از شعر یکدیگر آگاهی داشته باشند مضمونی واحد بسرایند و بسا که این مضمون در الفاظ نیز مشابه باشد.» باری در این مقال قصد نداریم که با قطعیت حکمی صادر کنیم، بلکه صرفاً ظواهر امر را از لابه‌لای دواوین جسته و در منظر اهل فن قرار خواهیم داد.

در این تحقیق ما از روش سبحانی استفاده می‌کنیم با این تفاوت که به لحاظ ضیق مقال صرفاً تأثرات ظاهری را مدنظر قرار داده و به تأثرات معنوی یا مضمونی نپرداخته‌ایم. دریافتن شباهت‌های ظاهری میان کار دو شاعر، وزن و قافیه و خصوصاً کلمات قافیه را به عنوان معیاری برای میزان تشابه در نظر گرفته‌ایم. مثلاً در دیوان سعدی می‌خوانیم:

خوش است درد که باشد امید درمانش	دراز نیست بیابان که هشت پایانش
نه شرط عشق بود با کمان ابروی دوست	که جان سپر نکنی پیش تیر بارانش
ز کعبه روی نشاید به ناامیدی تافت	کمینه آن که بمیریم در بیابانش
گر آید از تو به رویم هزار تیر جفا	جفاست گر مژه بر هم زنم ز پیکانش
حکیم را که دل از دست رفت و پای از جای	سر صلاح توقع مدار و سامانش
و نظیر آن را در دیوان جهان این‌گونه یافتیم:	
خوش است درد که باشد امید درمانش	خوشا سری که نباشد به عشق سامانش

وصال کعبه مقصود اگر طلب‌داری  
ز تیر غمزه که بر جان ما زدی جانا  
جهان ثبات ندارد به پیش اهل خرد  
قدم مزن که نباشد حد بیابانش  
به جان دوست که در خون نشست پیکانش  
خوشست لیک چه حاصل که نیست پایانش

در انجام این تحقیق ما اشعار این سه شاعر را از سه منبع اصلی استخراج کردیم که شماره‌ی غزل‌ها را براساس این منابع در طول مقاله ذکر می‌کنیم.

۱- دیوان کامل جهانملک خاتون، دکتر پوران‌دخت کاشانی‌راد و دکتر کامل احمدنژاد، ۱۳۷۴، انتشارات زوار.

۲- دیوان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، ۱۳۷۲، انتشارات نگاه.

۳- دیوان حافظ با مقدمه‌ی دکتر محمدجعفر یاحقی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.

و اما آخرین نکته‌ای که در مقدمه باید ذکر شود این است که به فرض یافتن شباهت‌هایی میان آثار سعدی، حافظ و جهانملک خاتون، کشف جهت این تأثرات کار ساده‌ای نیست و هرچه بیشتر در عمق کار پیش می‌رویم، مشاهده می‌کنیم که با شبکه پیچیده‌ای از احتمالات مختلف درباره‌ی این تأثیرگذاری‌ها روبرو هستیم. کتاب سبحانی (تأثر حافظ از سعدی و عراقی) و نیز دیگر منابع به شباهت‌های شعر سعدی و حافظ اشاره کرده‌اند. خرمشاهی (۱۳۸۲) معتقد است که حافظ بیش از هر شاعر دیگری از سعدی اثر برده و به اقتضای بیش از صد غزل او رفته است و بسیاری از مضامین او را اقتباس کرده و چندین مصراع او را عیناً در غزلیات خود درج و تضمین کرده است (۹۳). در این تحقیق نیز ما شباهت‌هایی میان شعر جهان با اشعار سعدی و حافظ را ارائه کرده‌ایم. اما به راستی رابطه‌ی میان این سه شاعر چگونه بوده است. آیا حافظ و جهانملک هر دو و بدون ارتباط با هم از سعدی اثر پذیرفته‌اند یا این که حافظ از سعدی و جهانملک از حافظ و یا حتی بالعکس؟ و احتمالات فراوان دیگری را نیز باید از نظر دور داشت. متأسفانه اطلاعات تاریخی ما در مورد قرن هشتم فاقد چنین جزئیاتی است و اظهار نظر قاطع در این زمینه نیاز به تحقیقات فراوانی دارد که تحقیق حاضر نیز تلاشی در این جهت است.

چند نکته در باب ویژگی‌های شعر جهانملک خاتون

اگر بپذیریم که شاعری توانسته است صرفاً در یک قالب یعنی غزل بیش از پانزده هزار بیت شعر بسراید باید قبول کنیم که حتماً شاعری توانا بوده است؛ چرا که برخلاف قالب قصیده و مثنوی که هم به لحاظ مضمون و هم به لحاظ ساختار بسیار گسترده است، در غزل ما با مضامین نسبتاً محدود و ساختاری بسیار محدودتر روبرو هستیم. طبعاً وقتی حجم کار تا این حد زیاد باشد نمی‌توان انتظار داشت که همه‌ی غزلیات او در حد

عالی باشد. در دیوان جهان در کنار غزل‌های عالی و نغز، اشعار ضعیف و معمولی نیز وجود دارد که ممکن است مربوط به دوران ابتدایی شاعری وی باشد. از جمله‌ی آنها می‌توان به این غزل اشاره کرد.

چون من ندارم جز تو کس جز تو ندارم هیچ کس  
 آشفته‌ام چون موی تو بر آرزوی روی تو  
 گفتم ز لعلت خسته‌ام یک شربت آبی ده مرا  
 کردم جهانی در سرت سر کرده‌ای با ما گران  
 فریاد خوانم بر درت آخر به فریادم برس  
 سرگشته‌ام در کوی تو بر تو ندارم دسترس  
 آمد به گوشم زان دو لب گفتا که ما از تو بس  
 ظلمی چنین ای نازنین جایز ندارد هیچ کس

از ویژگی‌های جالب دیوان جهان این است که به دلیل تعداد زیاد غزلیات وی تقریباً از هر کلمه‌ای می‌توان قافیه و یا ردیف در آن یافت. اما همین امرگاه سبب شده است که چند غزل مشابه با قافیه‌ها و ردیف‌های یکسان در پی هم بیاید و گاه حتی یک کلمه قافیه چند بار در یک غزل به کار آید. گاهی نیز ابیات یک غزل (به ویژه مطلع آن) بدون تغییر و یا با اندک تغییری در غزل بعدی تکرار شده است. مثلاً در غزل‌های ۵۳ تا ۶۳ ابیات زیر به چشم می‌خورد:

۵۳) ای خجل از شرم رویت آفتاب  
 ۵۴) ای ز رویت خیره چشم آفتاب  
 ۵۵) ای دیده گشته در غم هجر تو چون شراب  
 ۵۵) مهر رخت چو بر من خسته جگر فتاد  
 ۵۶) ماه رخت دریغ‌مدار از من ضعیف  
 ۵۷) از ما نظر دریغ‌مدار ای جهان پناه  
 ۵۸) آن ماه اگر فروکشد از روی خود نقاب  
 ۶۰) نیست از بخت جهان آن باورم  
 ۶۲) حالیا در ظلمت و صلح زبون  
 ۵۸) پیش لب چو آب حیات تو عاشقان  
 ۶۳) گر شبی خیل خیال تو شود مهمانم  
 ۵۶) آتش گرفت در دل ما رحمتی نمای  
 ۵۷) یاد لب چو لعل تو در آتشم نشاند  
 وی ز تاب هجر تو دلها کباب  
 وی به مهر روی تو دلها کباب  
 وی دل بر آتش غم عشقت شده کباب  
 سرگشته همچو ذره شدم پیش آفتاب  
 از ذره کی دریغ کند مهر آفتاب  
 کی داشت نور دور ز درویش آفتاب  
 از شرم روش خون چکد از روی آفتاب  
 کم به طالع تابد از وصل آفتاب  
 تا ز وصلت کی بر آید آفتاب  
 از دل کنند آتش و از سینه‌ها کباب  
 هر دم از دیده شراب آورم از سینه کباب  
 زان رو که خون همی رود از چشم ما چو آب  
 از دیده در فراق تو خون می‌رود چو آب



همچنین در غزل شماره‌ی ۵۳ کلمه‌ی «جواب» دوبار قافیه شده است. در بسیاری از اشعار دیگر این دیوان نیز چنین امری مشهود است از جمله در غزل‌های ۲۷۷ تا ۲۸۰.

نکته‌ی دیگر در مورد مضمون شعر جهان میزان انسجام معنایی غزل‌های اوست. خرمشاهی (۱۳۸۲) معتقد است که ساختمان غزل‌های حافظ به نوعی است که ابیاتش از یکدیگر استقلال دارد و دارای نوعی تنوع و تباعد است. وی معتقد است که از آغاز جدایی غزل از تشبیب قصائد در اشعار انوری، سنایی تا زمان عطار و مولوی و سعدی این انسجام در اوج غزلسرایی فارسی تا حد زیادی محفوظ بوده است. اما حافظ به رغم تأثیر زیادی که از سعدی گرفته است، بافت سخنش از نظر عدم تلائم و فقدان انسجام معنایی کمترین شباهتی با سخن منسجم سعدی ندارد (صص ۹۳-۹۲). حال با توجه به این نکته اگر اشعار جهانملک را بررسی کنیم در می‌یابیم که جهانملک به حافظ نزدیکتر است تا سعدی. ابیات غزل‌های جهانملک نیز تا حد زیادی استقلال معنایی دارند. برای تقریب این معنا به ذهن، کافیسست غزل‌های سعدی، حافظ و جهانملک را در نظر بگیریم. در غزل سعدی هر بیت همان جایی آمده است که باید بیاید و اگر جابجا شود ساخت معنایی غزل به هم می‌خورد. اما در غزلیات حافظ و جهانملک تقریباً می‌توان آزادانه جای ابیات را تغییر داد بدون اینکه معنای شعر تغییر زیادی را متحمل شود.

تفاوت عمده‌ای که اشعار جهانملک با اشعار حافظ دارد این است که شعر حافظ پر از تلمیحات و به ویژه اشاره‌های قرآنی است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت  
شیوه جنات تجری تحت‌الانهار داشت  
اما در شعر جهانملک چندان که جستیم نمونه‌ی قابل‌ی از این‌گونه تلمیحات و اشارات نیافتیم.

#### مقایسه اشعار جهان‌ملک خاتون و سعدی

در اواسط قرن هشتم هجری که شیراز مرکز علم و ادب ایران شده بود و شاعران جوانی همچون جهانملک پا به عرصه‌ی ادبیات می‌گذاشتند، بی‌شک سعدی استاد بلامنازع سخن بوده است. در این دوران که حدود چهل تا پنجاه سال از وفات سعدی گذشته بود، شعر او به حدّ کافی از شهرت و نام برخوردار بوده و نسخه‌های فراوان آن در دسترس دوستداران شعر و ادب قرار داشته است. حجم زیاد غزلیات سعدی که قریب به اتفاق آنها از غنای معنوی و ساختاری بالا برخوردارند می‌توانسته برای هر شاعری الگویی تمام عیار باشد. جهان نیز از جمله این شاعران است و ارادت خود به سعدی را نیز پنهان نداشته است (تضمینی که در

مقدمه آمد). اما باید گفت که جهانملک بیش از این یک بیت به سعدی مدیون است. با مروری گذرا بر دیوان این دو ده‌ها مورد تشابه یافتیم که مطمئناً تمام مطلب نیست و در فرصت بیشتری می‌توان تأثرات دیگری نیز یافت. بعضی از این موارد عبارت بود از تضمین یک بیت یا مصراع به صورت کامل یا با اندک تغییر و یا استقبال غزلیات جهان از غزل‌های سعدی. بعضی دیگر نیز عبارت بود از تشابه کامل وزن و قافیه و گاه استفاده از کلمات قافیه یکسان در غزل‌های این دو. ذیلاً به برجسته‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

سعدی ۵۵۱	فکرم به منتهای جمالت نمی‌رسد	کز هرچه در خیال من آید نکوتری
جهان ۱۹۱	فکرم به منتهای جمالت نمی‌رسد	دست امید من به وصال نمی‌رسد
سعدی ۳۶	گرچه بی‌طاقتم چو مور ضعیف	می‌کشم نفس و می‌کشم بارت
جهان ۸۱	تا به چند ای نگار شهر آشوب	می‌کشم نفس و می‌کشم بارت
سعدی ۴۵	خوش می‌رود این پسر که برخاست	سروی است چنین که می‌رود راست
جهان ۸۶	آن سرو که می‌رود چنین است	یا رب ز کدام چشمه برخاست
سعدی ۳۲۹	خوشست درد که باشد امید درمانش	دراز نیست بیابان که هست پایانش
جهان ۸۲۴	خوشست درد که باشد امید درمانش	خوشا سری که نباشد به عشق سامانش
و ایضاً لها ۸۲۵	مراست درد فراقی که نیست درمانش	شبیست شدت هجران که نیست پایانش
سعدی ۱۲۲	من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
جهان ۳۱۲	میان صحن چمن صبحدم گذر کردم	به قد و قامت تو هیچ سر و بستان نیست
	نظر به روی گلم اوفتاد تا دانی	که چون رخ تو گلی در همه گلستان نیست
سعدی ۱۸۹	آه اگر دست دل من به تمنا نرسد	یا دل از چنبر عشق تو به من وا نرسد
جهان ۵۱۶	به تمنای سر زلف تو جان داد دلم	آه اگر دست و دل من به تمنا نرسد
سعدی ۱۵۵	زانگه که بر آن دیده‌ی خوبم نظر افتاد	از صورت بی‌طاقتیم پرده برافتاد
جهان ۴۱۱	تا دیده‌ی من بر رخ همچون قمر افتاد	راز دلم از پرده‌ی محنت به در افتاد
سعدی ۱۹۵	از تو دل بر نکنم تا دل و جانم باشد	می‌برم جور تو تا وسع و توانم باشد
جهان ۵۳۸	تا مرا طاقت هجران و توانم باشد	نکنم ترک غمت تا دل و جانم باشد
سعدی ۴۰۸	باز آی کز اشتیاق رویت	بگرفت ز خویشتن ملالم
جهان ۱۰۱۸	باز آی که در فراق رویت	بگرفت ز جان خود ملالم

در غزلیات فوق‌الذکر علاوه بر این ابیات که عیناً در هر دو دیوان موجود است، کل غزل نیز دارای وزن و قافیه یکسان با معادل آن در دیوان جهان است. از این ابیات مشابه که بگذریم غزل‌های فراوان دیگری نیز در دیوان جهان هست که هم وزن و قافیه با غزل‌هایی از سعدی است. ذیلاً به مطلع هر غزل اشاره می‌کنیم و از ابیات بعد صرفاً کلمات قافیه‌ی مشابه را در پی هر مطلع می‌آوریم.

سعدی ۱۶ تا بود بار غمت بر دل بی‌هوش مرا سوز عشقت نشانند ز جگر جوش مرا  
جهان ۱۵ گرچه کردی تو به یکبار فراموش مرا نرود یاد تو از خاطر مدهوش مرا  
(آغوش - جوش - فراموش - نوش)

سعدی ۱۱۴ دردیست درد عشق که هیچش طیب نیست گردهمند عشق بنالد غریب نیست  
جهان ۲۷۲ بر درد عشق دوست مرا گر طیب نیست هیچم دوای درد چو وصل حبیب  
نیست  
(غریب - نصیب - رقیب - قریب - حبیب)

سعدی ۱۱۷ ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست  
جهان ۲۸۱ دردمند عشق او گشتم مرا تیمار نیست چون کنم چون آن طیبیم را غم بیمار  
نیست  
(گفتار - [فراق] یار - [گل] بی‌خار)

سعدی ۱۲۰ خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست طاقت بار فراق این همه ایامم نیست  
جهان ۳۰۷ چه کنم در شب هجران تو آرامم نیست یک نظر بر رخ جانبخش دلارامم نیست  
(دلارام - ایام)

سعدی ۱۸۰ انصاف نبود آن رخ دل‌بند نهان کرد زیرا که نه رویی است کزو صبر توان کرد  
جهان ۴۷۲ تا چند توان درد تو در سینه نهان کرد در حسرت تو خون دل از دیده روان کرد  
([صبر] توان - روان - آن)

سعدی ۱۸۷ هشیار کسی باید کز عشق بپرهیزد وین طبع که من دارم با عقل نیامیزد  
جهان ۵۰۶ این دیده‌ی نم دیده بی روی تو خون ریزد طوفان ز غم عشقت هر لحظه برانگیزد  
(ریزد - آمیزد - پرهیزد - برانگیزد - آویزد - بستیزد - بگریزد)

و ایضاً لها ۵۰۷ آن غمزه فتانت از خواب چو برخیزد دانم که ز هر گوشه صد فتنه برانگیزد

سعدی ۲۰۳	تو را نا دیدن ما غم نباشد	که در خیلت به از ما کم نباشد
جهان ۵۷۱	مرا با درد عشقت غم نباشد	که ما را چون تو دلبر کم نباشد
(غم - همدم - بنی آدم - مرهم)		
سعدی ۲۱۱	امروز در فراق تو دیگر به شام شد	ای دیده پاس دار که خفتن حرام شد
جهان ۵۸۶	چون روز من به فراق تو شام شد	در آرزوی روی تو عمرم تمام شد
(تمام - حرام] که در سر سودای [خام - دام - رام)		
سعدی ۲۶۷	سرو بالایی به صحرا می رود	رفتنش بین تا چه زیبا می رود
جهان ۶۷۷	سرو سیمینم به تنها می رود	چون به تنها سوی صحرا می رود
(جا - بالا - ]بر [ما)		
سعدی ۳۱۰	ای به خلق از جهانیان ممتاز	چشم خلقی به روی خوب تو باز
جهان ۷۸۱	ای که دل برده ای ز دستم باز	به چه از ما نظر گرفتی باز
(ناز - نیاز - نماز - گداز)		
سعدی ۳۱۵	پیوند روح می کند این باد مشکبیز	هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز
جهان ۷۹۷	دیگر چه فتنه می کند این باد مشکبیز	گر عاقلی دلا به سوی بوستان گریز
(بریز - ]تیغ [تیز - رستخیز - گریز)		
سعدی ۳۱۷	بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس	ور پایبندی همچو من فریاد می خوان از
قفس		
جهان ۸۰۲	چون من ندارم جز تو کس جز تو ندارم هیچ کس	فریاد خوانم بر درت آخر به فریادم
برس		
(برس - بس - نفس - پس - مگس - قفس - کس)		
سعدی ۳۲۸	چون برآمد ماه روی از مطلع پیراهنش	چشم بدرا گفتم الحمدی بدم پیرامنش
جهان ۸۷۲	صبحدم آورد بویی سویم از پیراهنش	فاش گویم آب حیوان می چکد از
دامنش		
(گردن - پیرامن)		
سعدی ۳۲۸	رها نمی کند ایام در کنار منش	که داد خود بشانم به بوسه از ذهنش

هزار جان گرامی فدای جان و تنش (دهن - یاسمن - [آورد بوی] پیراهن - کفن)	اگرچه یاد نیاید به سالها ز منش	جهان ۸۲۶
که عهد دوستان کردی فراموش شراب سلسبیل از چشمه‌ی نوش یکی با آنکه می‌خواهد در آغوش گرفتی دیگری جز من در آغوش غلامی گردم از جان حلقه در گوش شدم زان بو بدینسان مست و مدهوش	خطا کردی به قول دشمنان گوش قیامت باشد آن قامت در آغوش یکی را دست حسرت بر بنا گوش چرا کردی مرا از دل فراموش گرم بوسی دهی از لعل پر نوش به خوابش دیده‌ام زلف تو را دوش	سعدی ۳۳۳ سعدی ۳۳۴ و سعدی ۳۳۵ جهان ۸۳۵ جهان ۸۳۶ جهان ۸۳۷
(آغوش - گوش - نوش - فراموش - جوش - دوش - مدهوش - خاموش - پوش)		
مطرب بز آن نوای بر چنگ یارا دل توست یا دل سنگ از دست جفای شاهی سنگ	ساقی بده آن شراب گلرنگ ای برده رخت ز روی گل رنگ دردی که مراست بر دل تنگ	سعدی ۳۴۴ جهان ۸۷۰ و جهان ۸۷۱
(جنگ - چنگ - [هزار] فرسنگ - تنگ - ننگ)		
کافتاد نظر بر آن جمالم یک لحظه نرفت از خیالم	امروز مبارک است فالم تا هست نظر بدان جمالم	سعدی ۴۰۸ جهان ۱۰۱۸
(خیال - وصال - هلال - ملال)		

یقیناً در جستجوی پرشتاب ما موارد زیادی از شباهت ساختاری و واژگانی از قلم افتاده است که تحقیق در آن نیاز به زمان بیشتری دارد. بی‌شک در اکثر موارد فوق، این مشابهت‌ها نمی‌تواند تصادفی باشد. ذکر عبارت‌هایی تا این اندازه نزدیک به هم، با یک وزن و قافیه احتمالاً ناشی از تأثیری است که دیوان سعدی در ذهن و جان جهان‌ملک گذاشته است. از این رو باید گفت که جهان‌ملک یک دوره‌ی کامل در محصر [دیوان] سعدی تلمذ کرده و ادب آموخته و گوهر اندوخته است.

اما این یافته‌ها چیزی از ارزش کار جهان‌ملک خاتون کم نمی‌کند. کار او یک تقلید صرف نیست. در کنار غزل‌های مشابه، جهان‌شاعر زیاد دیگری دارد که ساخته‌ی ذهن خلاق خود اوست. در غزل‌های مشابه نیز کوشیده است حتی الامکان از کلمات قافیه‌ی متفاوتی استفاده کند. این تلاش او به راحتی در بعضی از غزل‌ها

قابل مشاهده است. در پایان این بخش متن کامل یک غزل سعدی و همتای آن در دیوان جهان را برای نمونه ذکر می‌کنیم.

سعدی ۳۲۶

دست به جان نمی‌رسد تا به تو برفشانمش	برکه توان نهاد دل تا ز تو واستانمش
قوت شرح عشق تو نیست زبان خامه را	گرد در امید تو چند به سر دوانمش
ایمنی از خروش من گر به جهان در اوفتد	فارغی از فغان من گر به فلک رسانمش
آه دریغ و آب چشم ارچه موافق‌منند	آتش عشق آن‌چنان نیست که وانشانمش
هر که بپرسد ای فلان حال دلت چگونه شد	خون شد و دمبدم همی از مژه می‌چکانمش
عمر منست زلف تو بوکه دراز بینمش	جان من است لعل تو بو که به لب رسانمش
لذت وقت‌های خوش قدر نداشت پیش من	گر پس از این دمی چنان یابم قدر دانمش
نیست زمام کام دل در کف اختیار من	گر نه اجل فرا رسد زین همه وارهانش
عشق تو گفته بود هان سعدی و آرزوی من	بس نکند ز عاشقی تا ز جهان جهانمش

جهان ۸۲۲

چند ز دیده خون دل بر رخ جان چکانمش	چند فغان ز عشق تو تا به فلک رسانمش
آتش اشتیاق تو شعله زند درون جان	هر دم از آب دیدگان باز فرو نشانمش
ای چو تو سرو جان ما در چمن جهان خرام	مردم دیده در جهان چند بسر دوانمش
دل بستد زدست ما برد به پای غم فکند	هم به توام امید آن هست که واستانمش
قدر وصال دوستان چون نشناختم چه سود	گر پس از این شبی دگر یابم قد دانمش
بو که شبی به دست من دامن وصلش اوفتد	تا ز غم جهان مگر یکسره وارهانش
گر ندهد درین جهان کام من رمیده دل	روز جزا در آن جهان دست منست و دامنش

مقایسه‌ی اشعار جهانملک خاتون و حافظ

اگر بپذیریم که جهانملک خاتون تحت تأثیر اشعار و افکار سعدی بوده است (که بوده است) و نیز اگر آن‌چه در کتاب‌ها و مقالات مختلف درباره‌ی تأثر حافظ از سعدی گفته و نوشته شده است بپذیریم (سبحانی، مرتضوی، موسوی‌گرمارودی...) طبیعی است که باید شعر جهانملک را با شعر حافظ نزدیک بیابیم. تقریباً

چنین نیز هست. البته همانطور که قبلاً نیز گفته شد، جهت‌گیری این تأثرها هنوز هم محلّ بحث و تحقیق است. شاید اگر فصل مشترک هرسه دیوان را بیابیم بهتر بتوانیم اظهار نظر کنیم. به هر حال در مقایسه‌ی حافظ و جهان، آن‌گونه بیت‌های تکراری فراوان که در مورد سعدی مشاهده کردیم، نمی‌بینیم. اما به لحاظ وزن و قافیه و تا حدودی مضامین مشترک، شباهت‌های بسیار قابل توجه و بیش از آنچه دیگران تاکنون اشاره کرده‌اند وجود دارد که ما در این تحقیق به آن پرداخته‌ایم. به لحاظ ساخت شعری، تقریباً تمام غزلیات حافظ در نقطه‌ی اوج است و با تعداد محدود و کیفیت بالا به اسطوره‌ی دست نیافتنی عالم شعر تبدیل شده است. در مقابل در دیوان جهان، افت و خیزهایی مشاهده می‌کنیم که شعر او را در مقایسه با حافظ در درجه‌ی پایین‌تری نشان می‌دهد. ضمناً آن ظرافت‌های رندانه و هنری که در شعر حافظ وجود دارد و دکتر محمود درگاهی از آن به عنوان الهیات رندی یاد می‌کند (و سیل تهمت‌ها و تکفیرها را نثار حافظ می‌کند) در شعر جهان کمتر مشاهده می‌کنیم.

در این قسمت نیز کل دیوان جهان با کلّ دیوان حافظ مقایسه شد و شعرهای هم وزن و قافیه استخراج گردید. در بعضی از این اشعار به ویژه در مطلع مضامین نیز بسیار به هم نزدیک است که احتمال تأثیر و تأثر (یکی از دیگری!) را تقویت می‌کند. بعضی نیز صرفاً دارای وزن و قافیه و گاه کلمات قافیه‌ی یکسان هستند. ما در این جا به مطلع هر غزل و یا بعضی مصرع‌های مشابه و سپس کلمات قافیه مشترک اشاره می‌کنیم.

حافظ ۷۸	کنون که میدمد از بوستان نسیم بهشت	من و شراب فرح‌بخش و یار حور سرشت
جهان ۳۴۸	نسیم باد بهار است یا هوای بهشت	بهشت چیست وصال نگار حور سرشت

([لب] کشت - خشت - نبشت / نوشت)

حافظ ۲۵۲	یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور	کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور
جهان ۷۶۹	ای دل ارسر گشته‌ای از جور دوران غم مخور	باشد احوال جهان افتان و خیزان غم مخور

گرچه چون یعقوب گشتی ساکن بیت‌الحرزن یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور  
(سامان - [خار] مگیلان)

حافظ ۱۳۵	دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد	یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
جهان ۴۸۸	دلبر برفت و بر دل تنگم نظر نکرد	وز آه سوزناک جهانی حذر نکرد
حافظ ۳۳۴	مژده‌ی وصل کو کز سر جان برخیزم	طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
	بر سر تربت من با می و مطرب بنشین	تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

جهان ۵۰۵ (با تغییر ردیف) پیش روی تو دلم از سر جان برخیزد جان چه باشد ز سر هر دو جهان برخیزد  
عاشق سوخته گر بر سر خاکش گذری از لحد نعره زنان رقص کنان برخیزد

([ز] میان - جوان)

حافظ ۲۹۲ در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع  
جهان ۸۴۹ در شب تاریک هجران زار و سوزانم چو شمع او چو گل خندان و من سوزان و گریانم چو  
شمع

(گریان - [جان بر] افشان - گدازان)

حافظ ۲۶۱ بر نیامد از تمنای لب ت کامم هنوز بر امید جام لعلت دردی آشامم  
هنوز

جهان (با تغییر قافیه) ۷۹۶ در فراقش رود خون از دیده می بارم هنوز وان ستمگر می نگوید ترک آزارم  
هنوز

حافظ ۳۳ خلوت گزیده را به تماشا چه حاجتست چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجتست  
جهان ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳ و ۱۳۴ (اگر به جای ردیف حافظ قافیه‌ی جهان را در نظر بگیریم)

۱۳۱) آن سرو نازنین که چه خوش راست قامتست چون بگذرد به باغ ز قدش قیامتست

۱۳۲) فریاد و درد ما ز غمت بی نهایت است زان رو که حسن روی بت من به غایتست

۱۳۴) ای نور هر دو دیده جفا را نهایت است ما را فراق روی تو دانی کفایت است

حافظ ۳۷ تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست دل سودا زده از غصه دو نیم افتادست

جهان ۱۴۹ (با تغییر قافیه) تا مرا دیده بر آن زهره جبین افتادست دلم از دوری او سخت حزین افتادست

حافظ ۴۰ المنه لله که در میکده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیازست

جهان ۱۷۵ ما را به قد سر و تو ای دوست نیاز است هر چند تو را با من مسکین سر نازست

(باز - [محرم] راز - نیاز - [در سوز و] گداز)

حافظ ۴۶ گل در برو می در کف و معشوق به کامست سلطان جهانم به چنین روز غلامست

جهان ۱۹۴ در سینه‌ی من مهر تو ای ماه تمامست دل را لب جان پرور تو غایت کامست

(کام - غلام - حرام - تمام - کلام)

حافظ ۵۱ لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است وز بی دیدن او دادن جان کار من است



- جهان ۲۱۹ فاش شد در دو جان کاو به جهان یار من است آفت هر دو جهان آن بت عیار من است  
(کار - دلدار)
- حافظ ۵۴ ز گریه مردم چشمم نشسته درخونست ببین که در طلبت حال مردمان چونست  
جهان ۲۲۴ بیا که دیده ما بی رخ تو پر خونست ز خون دیده تو گویی کنار جیحونست  
(جیحون - چون - مجنون)
- حافظ ۵۵ خم زلف تو دام کفر و دین است ز کارستان او یک شمه این است  
جهان ۲۲۶ که می‌گوید که چشمش نرگسین است که می‌گوید که زلفش عنبرین است  
(دین - آفرین - این)
- حافظ ۵۷ سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست  
جهان ۲۳۰ فراغتیت مرا از جهان و هرچه دروست چه باک دارم از اندیشه‌های دشمن و دوست  
(عنبر بو [الب] جو - گو - رو)
- حافظ ۶۵ خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست  
جهان ۲۴۶ ای باد صبحدم خبر آن نگار چیست آخر هوای آن صنم گلغدار چیست  
(انتظار - اختیار - روزگار)
- و جهان ۲۴۷ ای باد صبحدم خبر آن نگار چیست بویت خوش است حال سر زلف یار چیست  
حافظ ۶۹ کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست در رهگذری نیست که دامی ز بلا نیست  
جهان ۲۵۷ هر چند دلارام مرا مهر و وفا نیست یک لحظه خیالش ز من خسته جدا نیست  
([باد] صبا - [شهر] شما - ما)
- و جهان ۲۵۸ آخر ز چه رو در دل تو مهر وفا نیست با ما ز چرا ای دل و دین غیر صفا نیست (به  
همین صورت)
- حافظ ۷۲ بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست  
جهان ۳۲۵ مارا به درد عشق تو جز صبر چاره نیست شب نیست کز فراق تو صد جامه پاره نیست  
و جهان ۳۲۱ شب نیست کز فراق تو صد جامه پاره نیست تدبیر ما به عشق تو جز صبر چاره نیست  
(پاره - کناره - [سنگ] خاره) (گویی که بحر عشق تو را خود کناره نیست)
- حافظ ۷۶ جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

- جهان ۳۳۷ مرا به عشق تو جز ناله‌ای و آهی نیست  
(نگاه - آه - پناه - راه)
- و جهان ۳۳۹ چرا به سوی من خسته‌ات نگاهی نیست  
حافظ ۸۵ ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت  
کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
- جهان ۳۶۸ فریاد کان نگار دل از مهر برگرفت  
جور و جفا به حال دل ما ز سر گرفت  
[از] سر - دگر
- حافظ ۹۰ یا رب سببی ساز که یارم به سلامت  
جهان ۳۷۷ تا کی کشم ای دوست ز خود کرده ندامت  
باز آید و برهاندم از بند ملامت  
و جهان ۳۷۸ در عشق تو تا چند شکم بار ملامت  
تا چند کنم دل ز غم عشق ملامت  
(سلامت - قامت - ندامت [لطف و] کرامت - امامت - قیامت)
- حافظ ۹۷ شراب و عیش نمان چيست کار بی‌بنیاد  
جهان ۳۹۳ چه باشد ار تو ز لطفم کنی زمانی شاد  
زدیم بر صف رندان و هرچه بادآباد  
و جهان ۴۰۰ اگر دمی ز تو بویی به من رساند باد  
جهان کنی دگر از وصل خویشتن آباد  
(بی‌بنیاد - [هرچه بادا] باد - دلشاد)
- حافظ ۱۰۵ پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد  
جهان ۴۱۱ تا دیده‌ی من بر رخ همچون قمر افتاد  
وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد  
حافظ ۱۲۲ مطرب عشق عجب‌ساز و نوایی دارد  
راز دلم از پرده‌ی محنت به در افتاد  
جهان ۴۳۸ دل من با سر زلف تو هوایی دارد  
نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد  
دردمندست و ز لعل تو دوایی دارد  
(جا - گدا)
- حافظ ۱۴۶ دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد  
جهان ۵۰۱ ز مهر روی خوب تو دلم دل بر نمی‌گیرد  
ز هر درمیدهم پندش و لیکن در نمی‌گیرد  
به جز سودای زلف تو مرا در سر نمی‌گیرد  
(در - سر - زر - دیگر - دلبر)
- حافظ ۱۵۴ من و انکار شراب این چه حکایت باشد  
جهان ۵۲۹ گرچه بیداد جفای تو بغایت باشد  
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد  
حاش الله که مرا از تو شکایت باشد  
(شکایت - عنایت - [به چه] غایت - کفایت)

حافظ ۱۷۱	صبا به تهنیت پیر می فروش آمد	که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
جهان ۵۹۸	ز باد صبح حدیثی مرا به گوش آمد	که خیز ای دل مسکین که گل به جوش آمد
	(بگوش - [گل به] جوش - [در] خروش - نوش - هوش - فروش - سروش)	
حافظ ۱۸۲	گر می فروش حاجت رندان روا کند	ایزد گنه بیخشد و دفع بلا کند
جهان ۶۲۲	تا چند با دل من مسکین جفا کند	آن بی وفا نگار به ترک وفا کند
و جهان ۶۲۳	باشد که درد ما به تفقد دوا کند	کام دل ضعیف ز وصلش روا کند
	(وفا - ما)	
حافظ ۱۹۲	آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند
جهان ۶۳۵	درد دل مرا چو اطبا دوا کنند	درمان درد ما لب لعل شما کنند
	آنان که سگه غم عشقش همی زنند	شاید که خاک را به نظر کیمیا کنند
	(دوا - گدا - دعا)	
حافظ ۲۰۲	تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود	سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
جهان ۶۵۷	تا مدار فلک و دور جهان خواهد بود	دل من طالب وصل تو به جان خواهد بود
	(جهان - نام و [نشان - روان - دگران])	
حافظ ۲۲۲	ترسم که اشک در غم ما پرده در شود	وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
جهان ۶۷۸	از حال من نگار مرا گر خبر شود	چون زلف، خاطرش همه در یکدیگر شود
	(خبر - [خون] جگر - بتر [	
حافظ ۲۲۹	اگر به باده‌ی مشکین دلم کشد شاید	که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید
جهان ۷۰۶	چمن به صبحدمی چون به گل بیاراید	دماغ جان من از بوی آن بیاساید
و جهان ۷۱۰	مرا وصال رخت ای نگار می باید	اگر مراد دل ما نمی دهی شاید
	(نمی آید - شاید - بگشاید - بیاراید - [هیچ در] نمی باید - بیاساید)	
حافظ ۱۹۸	بود آیا که در میکده‌ها بگشایند	گره از کار فرو بسته‌ی ما بگشایند
جهان ۷۰۷	(با اندکی تغییر ردیف)	
عاقبت کار فرو بسته خدا بگشاید		در فتحی به من از روی صفا بگشاید
بیش از این غم مخور ای دل که ز لطفش شاید		گره از کار فرو بسته ما بگشاید

	(خدا - دعا)	
حافظ ۲۴۲	الا ای طوطی گویای اسرار	مبادا خالیت شکر ز متقار
جهان ۷۳۱	من مسکین نه دل دارم نه دلدار	ز دلدارم به دل دارم بسی بار
و جهان ۷۳۲	چو چشمانت منم پیوسته بیمار	به محراب دو ابرویت گرفتار
	(یار - بردار - بیدار - نگهدار)	
حافظ ۲۵۵	ای سر و ناز حسن که خوش می روی بناز	عشاق را بناز تو تو هر لحظه صد نیاز
جهان ۷۸۰	سروی به خون دیده پیوردمش به ناز	برداشت از سر من بیچاره سایه باز
	(نیاز - باز - گداز - راز)	
حافظ ۲۶۸	دارم از زلف سیاهش گله چندان که می پرس	که چنان زو شده ام بی سر و سامان که می پرس
	کس به امید وفا ترک دل و دین نکند	که چنانم من از این کرده پشیمان که می پرس
جهان ۸۰۴	آن چنانم ز غم عشق تو حیران که می پرس	واله و شیفته و خسته هجران که می پرس
	گفته بودم که تو را روی به مه می ماند	آن چنانم من از این گفته پشیمان که می پرس
	([بی سرو] سامان - چندان)	
حافظ ۲۷۸	چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش	به هر شکسته که پیوست تازه شد جاننش
جهان ۸۲۴	خوش است درد که باشد امید درمانش	خوشا سری که نباشد به عشق سامانش
	([که نیست] پایان - بیابان - جان - افشان - پنهان)	
حافظ ۲۹۷	اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک	از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
و حافظ ۲۹۸	هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک	گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
جهان ۸۶۶	به جان رسید دل من ز گردش افلاک	شدست جامه ی صبرم ز دست هجران باک
و جهان ۸۶۷	اگر ز دل کشم آهی ز غم من غمناک	فتد ز آتش آهم غریو در افلاک
	(باک - هلاک - خاک - [دل] پاک - فتراک - چاک - تریاک)	
حافظ ۳۰۱	شممت رُوح و دادِ شَمِنَتْ برق وصال	بیا که بوی تو را میرم ای نسیم شمال
جهان ۸۷۴	به تلخی شب هجران و بامداد وصال	به هر دو نرگس جادوی دوست و آن خط و خال
	(ملال - [در همه] حال - حلال)	
حافظ ۳۱۳	زلف بر باده مده تا ندهی بر بادم	ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم

- و حافظ ۳۱۴ فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم  
جهان ۹۳۵ آنکه هرگز نرود یک نفسی از یادم  
(یاد - آزاد - افتاد)
- حافظ ۳۲۴ ز دست کوتاه خود زیر بارم  
جهان ۹۵۶ نگارا از فراق سخت زارم  
و جهان ۹۵۷ تو می‌دانی که جز تو کس ندارم  
(شرمسار - بار - شمار - روزگار)
- حافظ ۳۲۹ به تیغم گر کشد دستش نگیرم  
و حافظ ۳۳۰ مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم  
جهان ۹۸۶ بیا جانا که جانت را بمیرم  
و جهان ۹۸۷ مگر لطف تو باشد دستگیرم  
و جهان ۹۸۸ به لطف ای دوست باری دست گیرم  
(اسیر - بگیر - ضمیر)
- حافظ ۳۳۱ در خرابات مغان گر گذر افتد بازم  
جهان ۹۹۲ مدتی تا به غم حال جهان می‌سازم  
(باز - پرواز - شهباز [نفسی] بنواز - راز - ساز)
- حافظ ۳۴۷ دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم  
جهان ۱۰۴۶ دل ز تنهایی به جان آمد ندانم چون کنم  
و جهان ۱۰۴۷ تا به چند این دیده را در هجر تو جیحون کنم  
و جهان ۱۰۴۹ تا به کی دل را ز درد عشق تو پر خون کنم  
(گلگون - جیحون - قارون)
- حافظ ۳۹۲ منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن  
جهان ۱۱۴۵ چه خوش بود به چمن در صبح گل چیدن  
(بوسیدن - گردیدن - بشنیدن - چیدن - دیدن - پرستیدن)
- حافظ ۴۰۸ ای خونبهای نافه‌ی چین خاک راه تو  
منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن  
دو لعل شکر شیرین یار بوسیدن  
خورشید سایه پرور طرف کلاه تو

- جهان ۱۲۰۳ آمد دل ضعیف من اندر پناه تو کرد او وطن به سایه‌ی زلف سیاه تو  
(راه - گناه - آه)
- حافظ ۴۲۳ دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده  
جهان ۱۲۴۴ ای مثل چشم مستت ماه و فلک ندیده نقش خیال رویت بر لوح جان کشیده  
(کشیده - رسیده - شنیده - گزیده)
- حافظ ۴۳۰ ای قصه‌ی بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی  
جهان ۱۲۶۹ دارم به لطف عام تو چشم عنایتی بنگر به حال زارم و فرما رعایتی  
و جهان ۱۲۷۰ گفتم ز جور دست بگویم حکایتی نگذاردم وفا که نویسم شکایتی  
و جهان ۱۲۷۱ دردا که نیست درد غمت را نهایتی تا کی نباشدت سوی یاران عنایتی  
(روایت - حکایت - آیت - رعایت - حمایت - سرایت - عنایت)
- حافظ ۴۴۴ تو را که هر چه مراد است در جهان داری چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری  
جهان ۱۲۹۳ دلم بریدی و دانم که قصد جان داری سر بریدن پیوند دوستان داری  
(جهان - ناتوان - سرگران)
- حافظ ۴۵۳ عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی ای پسر جام میم ده که به پیری برسی  
جهان ۱۳۲۸ من تو را دارم و جز لطف توام نیست کسی در جهانم نبود غیر تو فریاد رسی  
و جهان ۱۳۲۹ تا نفس هست به یاد تو برآرم نفسی ناکسم گر فکنم جز تو نظر سوی کسی  
(مگس - قفس - جرس - نفس)
- حافظ ۴۶۱ بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی خوش باش زانکه نبود این هر دو را زوالی  
و حافظ ۴۶۳ یا مسبماً یحاکی درجاً من الالی یا رب چه در خور آمد گردش خط هلالی  
جهان ۱۳۳۸ در دیده‌ام نیامد جز روی تو خیالی جز قامتش نیامد در چشم ما نهالی  
(وصال - هلال - زوال)
- حافظ ۴۶۲ سلام الله ما کر الیالی و جاوبت المثنائی و المثنالی  
جهان ۱۳۳۷ دلا تا کی به درد عشق نالی مگر در باغ با بلبل همالی  
(هلال - آشفته حال - لایزال - [رند] لایالی)
- حافظ ۴۶۸ زان می ناب کز و پخته شو هر خامی گرچه ماه رمضان است بیاور جامی

جهان ۱۳۴۰	من ندیدم به جهان همچو دو زلفت شامی	کیست آن کس که بدید از لب لعلت کامی
حافظ ۴۸۸	سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی	گفت بازآی که دیرینه‌ی این درگاهی
جهان ۱۳۸۹	هر سحرگه که زنم من ز فراقت آهی	ترسم آتش فکنم در دو جهان ناگاهی

این مقایسه که نسبتاً طولانی و در عین حال ناقص بود نشان از نوعی همگرایی در اشعار جهانملک با حافظ دارد به درستی نمی‌دانیم که این همگرایی تا چه حد آگاهانه و عمدی بوده است. شاید تأثیر روح سعدی بر شعر هر دو شاعر شیرازی باعث به وجود آمدن این تشابهات شده باشد. به هر حال هرچه باشد حداقل این موضوع اثبات می‌شود که نوعی ارتباط (شخصی یا ادبی) میان حافظ و جهانملک وجود داشته است که آثار این دو را تا به این حد نزدیک به هم ساخته است. شاید تحقیقات بیشتر در این زمینه بتواند ماهیت این رابطه را بیشتر آشکار کند و اطلاعات ما را در مورد شیراز قرن هشتم کاملتر نماید.

#### منابع

- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ با مقدمه‌ی دکتر محمدجعفر یا حقی، مشهد، به نشر ۱۳۷۸
- خداپرست، اکبر، مجموعه‌ی مقالات درباره حافظ، تهران، هنر و فرهنگ، ۱۳۶۳
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ، تهران، طرح نو ۱۳۷۳
- \_\_\_\_\_ حافظ حافظه‌ی ماست، تهران، قطره ۱۳۸۲
- درگاهی، محمود، حافظ و الهیات رندی، تهران، قصیده‌سرا، ۱۳۸۲
- سبحانی، توفیق هـ، تهران، پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸
- شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، تهران، فردوس ۱۳۷۴
- غلامعلی‌زاده، محمد، سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران، جامی، ۱۳۷۷
- کاشانی‌راد، پورانداخت، و کامل احمد نژاد، دیوان کامل جهانملک خاتون، تهران، زوار، ۱۳۷۴
- مرتضوی، منوچهر، تأثر حافظ از سعدی، محله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، سال ۸ صص ۲-۳۲ و ۱۶۵ - ۱۹۰
- و سال ۹ صص ۵۹-۱۷۰
- موسوی گرمارودی، علی، زندگی‌نامه‌ی حافظ در آئینه شعر او، مجموعه‌ی مقالات نخستین یاد روز حافظ، شیراز، بنیاد فارسی‌شناسی، ۱۳۷۷

- نفیسی، پریمرز، دیوان و شرح حال شاعره قرن هفتم جهانملک خاتون انجوی، مجموعه مقالات دومین کنگره تحقیقات ایرانی، صص ۱۳۷-۱۴۸، مشهد - دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۲
- نفیسی، سعید، حافظ و جهانملک خاتون، مجموعه‌ی مقالات درباره‌ی حافظ، تهران، هنر و فرهنگ ۱۳۶۳
- نیاز کرمانی، سعید، حافظ شناسی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۶
- یاحقی، محمدجعفر، نیشخند حافظ، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات مشهد، سال دهم شماره ۴۲ صص ۲۸۷-۳۰۵